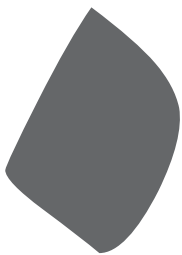


# تأثیر متقابل ادبیات و جنگ بر یکدیگر



مهدی ابراهیمی لامع

جنگ یکی از پدیده‌های ناخوشایند است که از دیرباز گریبان‌گیر بشر شده است و هنوز هم صدمات بی‌شماری بر او وارد می‌کند. اگرچه جنگ به خودی خود امری ناپسند است، اما تأثیرات مثبتی که می‌تواند بر الگوهای فرهنگی – ادبی یک جامعه داشته باشد، بسیار بارز است. در این مقاله سعی بر آن است که تأثیرات ناشی از جنگ بر ادبیات و ادبیات بر جنگ به صورت اجمالی بررسی شود.

## تأثیر جنگ بر ادبیات

جنگ هر قدر هم که کوچک و کوتاه باشد، دارای ابعاد و پیامدهای بزرگی است. با وجود همه پیامدهای تلخی که جنگ‌ها دارند، نویسندگان بی‌شماری بوده‌اند که پس از جنگ‌ها و انقلاب‌های گوناگون، قلم به دست گرفته و آثاری ماندگار آفریده‌اند. برخی از آنها با مشاهده عینی و حضور فیزیکی در گیرودار جنگ‌ها، فرصت آن را یافته‌اند که با جزئیات، تاکتیک‌ها و شرایط حاکم بر جنگ آشنا شوند و در رویکردی فرهنگی، آن را به اثری ادبی و ماندگار تبدیل کنند. در کشور عزیزمان ایران نیز بسیاری از نویسندگان، خودشان در جنگ تحمیلی حضور داشته و تجربه‌های بسیاری را در کوله‌بار فرهنگیشان انداخته‌اند. مهم‌ترین تأثیر این حضور و مشاهده، درک شرایط و روح حاکم بر جنگ تحمیلی است، که البته می‌توان از آن به عنوان تجربه‌ای بزرگ یاد کرد. چیزی که در مقوله فرهنگی – ادبی، از خود جنگ هم مهم‌تر است، تأثیرات و پیامدهای آن بر زندگی اجتماعی ملت‌هاست. چه بسا جنگی چندروزه در گوشه‌ای از جهان در بگیرد و پس از پایان گرفتن، برای چندین سال سوژه داستان‌های نویسندگان، یا بحث روزمره مردم باشد. اگر دوباره به جنگ تحمیلی خودمان بازگردیم، با نگاهی اجمالی به هشت سال دفاع نابرابر، پی خواهیم برد که پیامدهای ناشی از آن، بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از خود جنگ بوده است. ویرانی‌ها، شهادت‌ها، جانبازی‌ها، دوری‌ها، وفاداری‌ها، فداکاری‌ها و... از جمله پیامدهایی هستند که هر کدام به تنهایی می‌توانند سوژه بسیاری از داستان‌های ادبی زمان

# ادبی

# ج

اکنون ما قرار بگیرند.

در ژانر جنگ نیز، مانند ژانرهای دیگر، کلیشه و سطحی بودن، مشکل اصلی و عمده آثار است. بسیار خوانده‌ایم داستان‌هایی را که مستقیم و غیرمستقیم درباره جنگ نوشته شده‌اند و با اشاره‌ای بی‌روح و فیزیکی به آن، کل نوشتار را به صورت اثری منجمد درآورده‌اند. روح نوشتار، از جمله مهم‌ترین عناصر داستانی است که در کمتر کتاب آموزشی به آن پرداخته شده است. مخاطب، با گرفتن و درک روح داستان است که با حیات زنده و جاری داستان گره می‌خورد. از این رو، پرداختن به سوژه‌های جنگی، در درجه اول باید مبتنی بر فرهنگ و روح حاکم بر همان جنگ باشد؛ دوم اینکه به جای کلیشه‌سازی و آوردن صحنه‌ها و فضاهایی که در همه داستان‌های جنگی مشاهده‌شدنی است - مانند تفنگ، پوتین، لباس نظامی، خاکریز و... - دست به نوآوری بزنیم و از نگاهی دیگر به مسئله جنگ بپردازیم. به دیگر گفتار، باید از همه این عناصر تکرارشونده، کارکردی دیگر بیرون بکشیم تا هم برای خواننده تازگی داشته باشند و هم درک جدیدی از زندگی همراه با جنگ به وی انتقال دهد (مثلاً از پوتین سربازی به جای لانه یک پرنده استفاده کنیم!). بیره نیست اگر بگوییم چیزی که در جوامع مدرن امروز بیش از پیش به آن نیاز است، پرداختن به حواشی و رویدادهای اطراف جنگ است تا خود جنگ، صرف نشان دادن یا نوشتن درگیری‌های فیزیکی، نه داستان جنگ است و نه در مقوله ادبی می‌گنجد. نویسنده‌ای که خودش در جنگ حضور داشته - یا نداشته - است، باید به کشفیاتی برسد که مخاطب عام و خاص هنوز به آن کشفیات نرسیده‌اند. این کشف و شهود نه فقط در مقوله داستان‌های جنگ، که در همه ژانرهای دیگر نیز صادق است؛ زیرا فرق نویسنده و خواننده، جدای از مهارت‌های نویسندگی، در همین جلوتر بودن دیدگاه‌ها و تجربیات زیستی و شهودی نویسنده در برخورد با حوادث و رویدادهاست، که خواننده را به دنبال خود می‌کشاند.

به تجربه ثابت شده است داستان‌هایی که به حواشی و پس‌لرزه‌های پس از جنگ پرداخته‌اند، بسیار موفق‌تر از آنهایی بوده‌اند که تنها به جنگ و تصویرسازی صحنه‌های کلیشه‌ای آن پرداخته‌اند. این عقب‌ماندگی نه فقط در نوشتار و داستان‌های جنگی، که در فیلم‌های جنگی نیز به راحتی مشاهده‌شدنی است. اگر داستان‌هایی که در این ژانر قرار می‌گیرند، کیفیت لازم را ندارند، برای آن نیست که نمی‌توان داستان خوبی درباره جنگ نوشت؛ بلکه در درجه اول به کم‌کاری خود نویسنده‌ها بازمی‌گردد که در کار خود کوتاهی می‌کنند و یا هنوز به درکی نو و فراتر از مخاطب/ خواننده نرسیده‌اند. بسیاری از نویسندگان و حتی فیلم‌سازان درباره ژانر جنگ این گونه دچار اشتباه می‌شوند که هر داستانی که در آن جنگی رخ بدهد، لزوماً داستان جنگی خواهد بود و هر داستانی که صحنه‌های جنگ در آن نباشد، لزوماً داستان غیر جنگی خواهد بود. این گونه دیدگاه، به تنهایی عامل بسیاری از برداشته‌های نادرست بوده است و هنوز هم هست، که نیاز به بازنگری در نوع نگاه ما به ژانر جنگ دارد. اگر بخواهیم به مهم‌ترین مؤلفه‌های ژانر جنگ اشاره کنیم، باید بگوییم هر چیزی که زندگی ما را در اثر بروز جنگ تحت تأثیر قرار داده است و آن را به جهتی دیگر سوق می‌دهد، جزو ژانر جنگ قرار می‌گیرد. می‌بینید که با این تعریف کلی تا چه اندازه تنوع ژانری خواهیم داشت، که البته هر کدام به تنهایی می‌تواند راه‌گشای نوشتن یک اثر داستانی برای نویسنده‌ها باشد.

جدا از عواملی که به نویسنده و تجربه زیستی و شهودی او مربوطند، باید به این نکته نیز توجه داشت که با توجه به همه نظریه‌پردازی‌هایی که درباره این ژانر وجود دارد، یک نکته انکارناشدنی است و آن اینکه به هر صورت، آوردن و به تصویر کشیدن ادبی - و نه کلیشه‌وار - داستان‌های جنگی به صورت رئال (واقع‌گرا)، خواسته یا ناخواسته از ارزش اثر می‌کاهد؛ مگر آنکه نویسنده کارکردی غیرمستقیم و ژرف برای جنگ و حواشی آن بیابد. این نکته درباره آثار تاریخی و جنگ خودمان هم صدق می‌کند؛ زیرا به تصویر کشیدن صحنه، فضا و رویدادهای جنگ، به همان اندازه و یا بیشتر از آنکه می‌تواند در انتقال سوژه مؤثر باشد، از حقیقی بودن اثر می‌کاهد. این بدان معناست که هر اثر ادبی، اگر تنها به کی‌برداری و آوردن رویدادهای ظاهری جنگ اکتفا کند، دیگر اثری ادبی - داستانی نخواهد بود؛ زیرا اولین معیار و شاید مهم‌ترین عنصر برای داستانی شدن اثر مکتوب، به‌کارگیری تخیل نویسنده در

# تات نگ

قدرت فیزیکی، غافل‌گیری و نابرابری دخالت داشته باشند، اندیشه و عشق فرمان‌رواست (هم در نویسندگان و هم در خواننده)؛ از این رو، وجود ادبیات - در اینجا منظور ادبیات داستانی است - بازدارنده بسیاری از پلیدی‌ها و خشونت‌های نابجاست؛ تا جایی که شاید بتوان گفت مردمی که دارای ادبیات غنی‌تری هستند، از هر آنچه که به سمت پلیدی‌ها می‌رود، بیزارتر خواهند بود. شاید اگر از همان آغاز خلقت، بشر به جای جنگ، گفتمان ادبی را پیش می‌گرفت، سرنوشت همه ما چیز دیگری جز این بود که حالا هست!

ادبیات، جنگ‌گریز نیست؛ بلکه ضد جنگ است. از این رو، اگر به جایگاه آن توجهی ویژه شود، می‌تواند نقش بازدارندگی از جنگ را نیز داشته باشد (که این هم شبیه به معجزه است!)؛ به هر روی، ادبیات پیش از جنگ و پس از آن، به ترتیب می‌تواند خاصیت پیشگیرانه و التیام‌بخش در جوامع انسانی داشته باشد، به شرطی که به مخاطبان خود توجهی ویژه کند. اگر بخواهیم ژانری مانند ژانر جنگ را بیافزینیم - البته هنوز چنین ژانری به طور حرفه‌ای در ادبیات داستانی ما شکل نگرفته است - باید به زیرساخت‌های لازم جهت ادبی شدن آن توجه کنیم؛ زیرا هر متنی برای تبدیل شدن به ادبیات، باید به قوانین و مقرراتی پایبند باشد که در آخر به ادبی شدن اثر منجر گردد؛ وگرنه کارکردی در جهت خلاف آن یا پس زدن مخاطب خواهد داشت. از این روی، نویسندگان کنونی، بیش از پیش باید به خاصیت التیام و آرامش‌بخشی ادبیات پس از جنگ توجه نشان دهند تا به جنبه‌های خشونت‌آمیز و فیزیکی آن؛ وگرنه، نه تنها مخاطبان تازه‌ای پیدا نخواهند کرد، بلکه مخاطبان پیشین خود را نیز از دست خواهند داد؛ چرا که هنوز هم که هنوز است، ادبیات جنگ بیشتر از آنکه التیام‌بخش آسیب‌دیدگان و روشنگر افکار باشد، به درگیری‌های فیزیکی اشاره می‌کند و در جهتی که باید ادبی شدن متن داستانی اتفاق بیفتد، حرکت نمی‌کند؛ زیرا نویسندگان داستان‌های جنگی به ادبی شدن داستان کمتر توجه می‌کنند و کلیشه‌سازی را به آن ترجیح می‌دهند.

جای جای متن است، که با واقعیت در هم می‌آمیزد و در انتها اثری ادبی خلق می‌شود. بدین صورت، اگر بخواهیم در داستان به سوژه‌های جنگی بپردازیم، باید عنصر تخیل نویسنده هم در متن حضور داشته باشد و اگر چنین اتفاقاتی در متن‌های تاریخی و یا جنگی بیفتد، خطر آن هست که همه اثر به خاطر دخل و تصرف تخیل نویسنده، کمرنگ و یا به انحراف کشیده شود. به نظر نویسنده این نوشتار، آثاری که به طور مستند به چنین روایت‌هایی از جنگ می‌پردازند، بسیار موفق‌تر از آنهایی هستند که به بازسازی واقعی این‌گونه آثار می‌پردازند (مانند کتاب د)، بنابراین برای نویسنده داستان چاره‌ای نمی‌ماند، جز آنکه به حواشی و رویدادهای پیرامون جنگ بپردازد. در این صورت، هم جنگ کارکردی دیگرگونه خواهد داشت، هم اینکه مخاطب و متن دچار کلیشه نخواهند شد؛ زیرا جنگ به خودی خود چیزی جز خشونت و درگیری نیست، مگر آنکه نویسنده با موشکافی دقیق، از دیدگاهی فراتر از جنگ به آن بپردازد و خواننده خود را با تجربه‌ای نو از زندگی همراه با جنگ آشنا کند. در این صورت است که هم نویسنده موفق خواهد بود و هم خواننده راضی. نتیجه اینکه با بروز هر جنگی، امکانات سوژه‌های بسیاری برای نویسندگان ایجاد خواهد شد؛ به شرطی که نویسنده با به‌کارگیری امکانات تاکتیکی و تکنیکی، آن را به اثری ادبی - هنری تبدیل کند و به اصول نوشتار مکتوب ادبی پایبند باشد.

## تأثیر ادبیات بر جنگ

اگرچه با بروز هر جنگی، امکانات زیادی در دسترس نویسندگان داستان قرار می‌گیرد، اما باید به ماهیت خود ادبیات و کارکرد آن در جوامع نیز توجه کنیم. ادبیات، نوعی گفتمان است که درست در جهت خلاف گفتمان جنگ قرار می‌گیرد. جنگ، همیشه همراه با خشونت، در درجهٔ اعلائی خود است؛ اما خشونت در ادبیات جایگاهی ندارد. ادبیات راهی است برای ایجاد گفتمانی بدون خشونت، همراه با احترامی متقابل. البته کم نیستند نویسندگانی که جنگ را وارد ادبیات می‌کنند و از آن در جهت بهره‌برداری‌های شخصی و زودگذر استفاده می‌کنند؛ اما تجربهٔ سالیان دور نشان داده است که ذات ادبیات، با همهٔ اتفاقاتی که ممکن است زیاد هم خوشایند نباشد، پاک است. اگر بخواهیم از تأثیر ادبیات بر جنگ بگوییم، مهم‌ترین و کاربردی‌ترین خاصیت ادبیات این است که از تمامی راه‌هایی که در زندگی به خشونت منجر می‌شوند، پلی بزند به تمامی راه‌هایی که منجر به صلح می‌شوند. در ادبیات، بیشتر از آنکه